

(علیهما السلام)

سیره نبوی و علوی

و

برخورد با نفاق

اشاره

در شماره پیشین نشریه، قسمت اول گفت‌وگو با حجج اسلام والمسلمین آقایان محمد مهدی یوسفی غروی و دکتر محمد رضا جباری از نظر خوانندگان گرمی گذشت. اینک، بخش پایانی این گفت‌وگو را در خصوص نفاق در عصر حاضر، بسترهای پیدایش و نیز راه کارهای مقابله با آن پی می‌گیریم.

معرفت: آیا می‌توان تاکثین، قاسطین و مارقین را عناصر «غیرفودی» و شکل جدیدی از نفاق در دوران امام علی (ع) دانست؟

حجة الاسلام یوسفی غروی: می‌توان گفت: تاکثین به خصوص طلحه و زبیر، که در آغاز خلافت امیرالمؤمنین (ع) با آن حضرت بیعت کردند. البته بعد ادعا نمودند که ما در بیعتمان مکره بودیم - امیدهایی داشتند؛ همان‌گونه که به صراحت پیشنهاد کردند که امیرالمؤمنین (ع) به یکی‌شان حکومت کوفه و به دیگری حکومت بصره را واگذار کند. اما حضرت صلاح نمی‌دانستند و در این کار مفسده می‌دیدند. کارهای بعدی و روش آن‌ها هم بزرگ‌ترین دلیل بر نگرش واقع‌بینانه آن حضرت بود؛ چنان که آن‌ها به قصد فتنه‌انگیزی، قریب سی هزار نفر را به جنگ علیه هم‌دیگر واداشتند و قریب ده تا بیست هزار نفر را به کشتن دادند. این همه خون‌های مسلمانان را ریختند برای این‌که به مقصد خودشان برسند؛ یعنی خلافت امیرمؤمنان (ع) را نقض کنند و خودشان زمام امور را به دست بگیرند.

هر منصفی وقتی دلایل و شواهد را می‌بیند که آن‌ها برای به دست آوردن ریاست و حب دنیا، که انگیزه اصلی آن‌ها بود چه کردند، آن‌ها را تسبیح می‌کند. در وقت بیعت پس از قتل عثمان، هیچ اکراهی بر این‌که آن‌ها با امیرالمؤمنین (ع) بیعت کنند، وجود نداشت و ادعای اکراه آن‌ها بر خلاف واقع است و حاجتی علیه آن‌هاست، مگر این‌که بخوایم شرایط ایجاد شده در آن هنگام را انکار کنیم که اکثریت قریب به اتفاق مردم تنها حضرت علی (ع) را لایق نجات امت اسلامی در آن برهه از زمان و پس از فتنه‌های پیش آمده می‌دیدند. امیرالمؤمنین (ع) در خطبه شقشقیه، به این شرایط و هجوم مردم بر آن حضرت و اصرار شدید آن‌ها برای بیعت با ایشان اشاره کرده‌اند. این‌که طلحه و زبیر بخواهند این را بهانه قرار دهند که ما تحت تأثیر چنین جوی قرار گرفتیم و بیعت مکره‌انه‌ای کردیم قابل قبول نیست. در رأس فرقه قاسطین هم معاویه قرار داشت. ما شکی نداریم که معاویه بن ابی سفیان از کسانی بود که به حسب ظاهر، ایمان آورد. او تا آخرین فرصت ممکن در برابر اسلام مقاومت کرد. آل ابوسفیان همه تا آخرین حد ممکن مقاومت کردند. آن‌جا

که دیگر نمی‌توانستند مقاومتی بکنند و مقاومتشان از هر جهت شکست خورد و مأیوس شدند، به حسب ظاهر مسلمان شدند و شهادتین را بر زبان جاری کردند. البته پیغمبر اکرم (ص) ابوسفیان و معاویه را رئیس «مؤلفه قلوبهم» در فتح مکه قرار دادند؛ یعنی نامسلمانان و مشرکانی که هنوز داخل در اسلام نشده ولی حاضر بودند با اسلام، به خصوص در جنگ‌ها همراهی کنند و کمک نمایند و با آن‌که به حسب ظاهر، مسلمان نبودند، سهمی از زکات برایشان معین شده بود، به ازای این مسالمتی که در برابر اسلام و حتی خدمتی که احياناً به اسلام می‌کنند. و شاید این‌که پیغمبر اکرم (ص) آن‌ها را رئیس «مؤلفه قلوبهم» قرار داد، اشاره به همین باشد که آن‌ها نزدیک‌ترین افراد به آن‌ها هستند که سختی با آن‌ها دارند. این اشاره به آن است که آن‌ها ایمان واقعی نداشتند. معاویه بن ابی سفیان قطع نظر از تصریح ائمه اطهار (ع) و به خصوص امیرالمؤمنین (ع) با توجه به همه قرائین، مؤمن بالله نبود، طرفه‌العینی ایمان به خدا نیاورد و صرفاً خوفاً و طمعاً به اسلام داخل شد. نفاق اصطلاحی، همان نفاق در برابر اصل اسلام و در برابر پیامبر (ص) است؛

یعنی اظهار خلاف واقع و ابطان خلاف ظاهر. این ویژگی را ناکشین و قاسطین و مارقین داشتند. اما این معنایش آن نیست که تمام این افراد - یعنی چه رؤوس و چه دنباله‌روها - همه این‌گونه بودند. خیر، بسیاری از آن‌ها افرادی فریب خورده بودند و امر برایشان مشتبه شده بود. ولی رؤسای آن‌ها قطعاً حق را شناخته بودند، ولی در عین حال، برای مقاصد دنیوی و ریاست‌طلبی خودشان این راه را ادامه می‌دادند.

درباره اشعث بن قیس، تذکر یک نکته بجاست و آن این‌که او گاهی در لایه‌لای برخی از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام فضولی می‌کرد و کلمه‌ای را می‌پراند؛ مثلاً، به ادعای این‌که او رئیس و زعیم و شیخ عشیره است، می‌خواست اظهار وجودی بکند، امیرالمؤمنین علیه السلام هم صلاح می‌دیدند که به اصطلاح معروف، نوکش را بچینند. اما از سوی دیگر، حضرت با او مماشات هم می‌کردند و به صورت کج‌دار مریز ولی با خون دل و جگرسوزی او را در چارچوبه اسلام نگاه می‌داشتند. در ماجرای که در برخی منابع تاریخی از جمله در

کتاب حیات امام حسن علیه السلام، اثر مرحوم آقا شیخ محمدباقر شریف قوشی آمده است، وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام فرستادند که برای امام حسن علیه السلام خواستگاری کنند، اشعث بن قیس، که دنبال شخصیت‌یابی بود، همان‌گونه که خواهرش را به عقد پیغمبر درآورد ولی به پیغمبر نرسید و خواهر ابوبکر را به عقد خودش درآورد، به صورت مخفیانه فهمید که قاصد امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان خواستگاری برای امام حسن علیه السلام می‌رود. بلافاصله خود را خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رساند و دختر خودش را پیشنهاد کرد. روش این طبقه متافق این‌گونه بود؛ کشف کرده بودند که این ذوات مقدس مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام کسانی نیستند که اگر کسی دختر یا خواهرش را خدمت آن‌ها

پیشنهاد کند، رد نمایند، به خصوص که از نظر عرب بسیار عیب بود که کسی نپذیرد، به حدی که اگر او نمی‌پذیرفت بعضی‌ها برمی‌گشتند و دختری را که پیشنهاد شده بود و نپذیرفته بودند، می‌گشتند به بهانه این‌که معلوم می‌شود عیبی وجود داشته، یا از دختر و یا از کسی که نپذیرفته است. به همین دلیل، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعضی از دختران یا زنانی را که به ایشان پیشنهاد می‌شد، رد نمی‌کردند. این نکته بسیار مهمی در تاریخ است که متأسفانه توجهی به آن نمی‌شود. این قضیه شامل ازدواج امام حسن مجتبی علیه السلام با دختر اشعث بن قیس هم هست. بنابراین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان تألیف قلوب، که در وحی الهی



آمده و یک اصل مسلمی در اسلام و قرآن و روش پیامبر اکرم بوده است، این‌گونه عمل می‌کردند و چنین نبوده است که بخواهند با همه بر اساس بواطن و حقایق رفتار کنند. بنابراین، اگر گفته شود که ناکشین و مارقین و قاسطین همه متافق بودند، پس چرا با آن‌ها معامله به عنوان اسلام شده، جواب معلوم است: تا آن‌جا که ممکن بود با افراد با روش مدارا برخورد می‌شد تا در چارچوب حق بمانند، اما اگر در جایی شمشیر به روی اسلام می‌کشیدند، قطعاً اسلام در برابر آن‌ها می‌ایستاد، چه در عهد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد و چه در عهد امیرالمؤمنین علیه السلام.

معرفت: به طور کلی، جریان نفاق در عصر ماضی را باید در چه بسترهایی

دیابی کرد و چه راهکارهایی برای مقابله با آن با توجه به سیره پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام پیشنهاد می‌کنید؟

حجة الاسلام جباری: یکی از ثمرات عملی توجه به سیره معصومان علیهم السلام، به خصوص سیره نبوی و علوی علیهم السلام این است که می‌توانیم خطوط کلی را از آن‌ها استخراج کنیم که با بسترهای نفاق در هر زمانی قابل تطبیق باشد و راه‌کارهای مناسبی برای جامعه اسلامی در اعصار گوناگون برای مقابله با جریاناتی مشابه جریانات عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه نماییم. در نکاتی که درباره مسأله نفاق در صدر اسلام عرض شد، اجمالاً مشخص گردید که نموده‌ها یا بسترهای بروز نفاق در صدر اسلام چه بود و منافقان از چه ابزارهایی بهره می‌گرفتند تا اهداف خود را به مرحله اجرا برسانند. مشابه همان بسترها را می‌توان ردیابی کرد و در اعصار بعد، مشاهده نمود. ما اکنون، پس از

آن‌که بیش از بیست سال از انقلاب می‌گذرد، متأسفانه با یک جریان جدیدی از نفاق مواجهیم و لطماتی هم از آن خورده‌ایم. اگر امروز جامعه اسلامی به هوش نباشد، لطمات بعدی را هم خواهد خورد. اگر بخواهیم بسترهای نفاق در عصر حاضر را تصویر کنیم، باید به عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بازگردیم و آن عصر را به خوبی مطالعه کنیم. یکی از مهم‌ترین بسترهایی که در آن عصر منافقان در آن فعالیت داشتند و اهداف خود را پی‌جویی می‌کردند، بستر «تسعب و تحزب» بود؛ یکی از ابزارهای کارآمد در دست منافقان؛ یعنی جداکردن جامعه اسلامی از یکدیگر و پاره پاره کردن آن. تصریح آیه شریفه ۱۰۷ در سوره مبارکه توبه این است که منافقان یکی از اهدافشان



در ساختن مسجد ضرار این بود که بین صفوف جامعه اسلامی تفرقه ایجاد کنند. در جنگ احد هم وقتی قریب یک سوم از سپاهیان اسلام که سیصد و چند نفر بودند، از جنگ منصرف گردیدند و به مدینه بازگشتند، این خود یک تشعب و تحزب بود و جدا کردن صفوف مسلمانان از هم دیگر. البته قصد آن‌ها ضربه زدن به روحیه سپاهیان اسلام بود و پس از شکست مسلمانان هم شروع به شماتت آن‌ها کردند و این شکست را نتیجه جدایی خود از سپاه اسلام دانستند.

مسأله تشعب و تحزب به خوبی خود را در عصر حاضر نشان می‌دهد. یکی از بسترهای مهم رشد نفاق در عصر حاضر، همین مسأله «حزب‌گرایی» است. ما مخالف با حزب خاصی نیستیم، مخالف تحزب - به معنای صحیحش - نیستیم؛ تحزبی که ناشی از اختلاف سلیقه‌ها باشد، اما نه اختلاف در خطوط کلی و اصول. ممکن است گروه‌هایی بر سر اصول اسلامی و اصول انقلاب با هم مشترک باشند، همه برای انقلاب و تحقق آن و حفظ اصولش دل‌سوزی داشته باشند، ولی در کیفیت اجرای منویات انقلاب و رهبران انقلاب دارای اختلاف سلیقه‌های جزئی باشند؛ این مانعی ندارد. همین اختلاف سلیقه‌ها موجب رشد و پیشرفت هم خواهد شد، اصطکاک آراء به تدریج، رأی صحیح را نشان خواهد داد، اما به شرط آن‌که این احزاب قدرت تحمل یکدیگر را داشته باشند، در مقابل کلام حق تعصب بی‌جا به خرج ندهند، در مقابل رأی حق و طرف مقابل، اگر احساس کردند که سخنی به جا می‌گوید و شیوه‌ای درست در پیش گرفته است، بر اساس حمیت‌های جاهلی مقابله ناصواب نداشته باشند. اگر چنین باشد، طبعاً مسأله تحزب و اختلاف آراء موجب رشد و پیشرفت جامعه خواهد شد. ولی متأسفانه ما امروز با چنین وضعیتی مواجه نیستیم. دلیلش هم

این است که در بعضی از احزاب امروز ما جریان نفاق رسوخ کرده است؛ کسانی که با شعارهای دل‌فریب، حزب‌هایی را تشکیل می‌دهند و افرادی را جذب می‌کنند و بعد از مدتی عملکرد آن‌ها نشان می‌دهد که در عمل، کاملاً مخالف آن شعارهایی عمل می‌کنند که ابتدا عرضه می‌کردند؛ همان که در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام بیان شد که «یفتعلون ما تُنكرون»؛ در کلام آن‌چنان شیوا و زیبا سخن می‌گویند و در عمل آن‌گونه عمل می‌کنند که برای اهل ایمان قابل تحمل نیست.

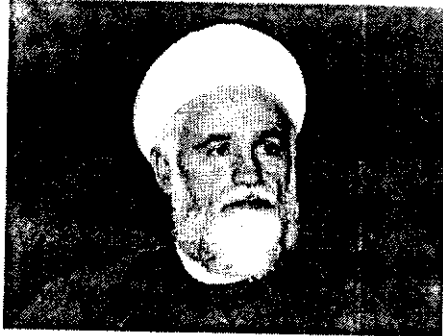
به هر حال، مسأله تشعب و ایجاد تحزب در جامعه اسلامی، یکی از اهداف دشمن است که در قالب نفاق جدید و احزابی که به معنای صحیح «حزب» نیستند، خود را بروز می‌دهد.

یکی دیگر از بسترهای بروز نفاق در عصر حاضر، که مشابه آن را در صدر اسلام نیز می‌توان یافت، مسأله «مشابه‌سازی دینی» است. در صدر اسلام نمونه‌اش را می‌توان در ماجرای مسجد ضرار یافت، نمونه‌های دیگرش هم در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام به نحوی دیگر وجود داشت. آن‌ها با تمسک به همان ابزارهایی که مسلمانان از آن‌ها استفاده می‌کردند، برای پیشبرد اهداف منافقانه خود از آن‌ها استفاده کردند؛ از جمله ساختن مسجد که قرآن از آن به «ضرار» تعبیر کرده است. این همان است که تحت عنوان «استفاده ابزاری» از مقدسات دینی در جهت تحقق اهداف باطل در عصر حاضر به وفور مشاهده می‌کنیم؛ کسانی با عناوین ظاهر پسند با تشکیل مجالسی به مناسبت‌های دینی به اسم تکریم و بزرگداشت یک شخصیت یا مناسبت دینی، مجالسی برگزار می‌کنند که برای اهلش تردیدی نیست که هدف از تشکیل این‌گونه مجالس جز تحقق اهداف منافقانه چیزی نیست. در نهایت هم مشاهده می‌شود که در این مجالس آنچه عرضه می‌شود جز ایجاد

تفرقه در جامعه اسلامی و پاشیدن بذر نفاق و اختلاف چیز دیگری نیست. گاهی این کار را می‌توان در قالب «فرهنگ‌سرا» یا «میتینگ» به بهانه‌های مقدس‌نمایی یا بعضی همایش‌ها ردیابی کرد، اما همه در ادامه همان بنای مسجد ضرار یا قرآن به نیزه کردن در جنگ صفین است.

بستر دیگری که نفاق امروز خود را بروز می‌دهد و در صدر اسلام هم وجود داشت، این است که جریان نفاق گاهی با «طرح شبهات و سؤالات گمراه‌کننده» سعی در اغوای افراد دارد. در صدر اسلام، طرح شبهات در سطح جامعه آن عصر وجود داشت. نمونه‌اش را می‌توان در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشاهده کرد که گاهی، به خصوص یهودیان، سؤالاتی نه برای فهمیدن، بلکه به منظور تعجیز پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح می‌کردند. خداوند وحی می‌کرد و پاسخ آن سؤالات را پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها عرضه می‌کرد که برخی از آیات در همین زمینه است. آیاتی که با تعبیر «یسألونک» شروع می‌شود همین‌گونه آیات است که در مواردی سؤالات آن‌ها را اهل نفاق عرضه می‌کردند. هدف آن‌ها استفهام نبود، بلکه رسوا کردن پیامبر صلی الله علیه و آله را در نظر داشتند، سؤالاتی را می‌پرسیدند که پاسخ آن‌ها را اجمالاً در کتب مقدس خود دریافته بودند، می‌خواستند پیامبر صلی الله علیه و آله را در مواجهه با این سؤالات تعجیز کنند و آن را در سطح جامعه اسلامی پخش کنند. در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام هم به نحوی دیگر مسأله طرح شبهات و سؤالات مطرح بود. امروز یکی از شگردهای جریان نفاق را در همین مسأله می‌یابیم. متأسفانه امروز جریان شبهه‌افکنی با قدرت تمام، به خصوص با ابزارهای روز، به ویژه در عرصه مطبوعات حرکت خودش را به پیش می‌برد و با طرح شبهات، جوانان و افراد خام را به سمت خود جذب می‌کند و آن‌ها را به معارف حقه بدبین می‌کند، بدون این‌که اهل معرفت و کسانی که متخصص





در معارف دین هستند مجال پاسخ‌گویی به این شبهات را داشته باشند. در انبوه شبهات و انبوه جراید شبهه‌افکن، فرصتی برای پاسخ به این شبهات برای اهلش، بجز در معدودی از قلمروها، وجود ندارد. این هم یکی از نمودهای بروز نفاق است.

نمود دیگر نفاق، «تفاسیر شخصی» و به تعبیری «من‌عدی» و غیرمستحکم و غیرمتمن از مقولات دینی است که امروزه تحت عنوان «قرائت‌های مختلف از دین» مطرح می‌شود و متأسفانه این مسأله را در قالب زیبایی عرضه می‌کنند مبنی بر این که فهم هیچ کس از دین حجت نیست و هر کسی می‌تواند فهم خاص خود را داشته باشد. بنابراین، ممکن است کسی فهمی کاملاً متضاد از دین عرضه کند و کسی هم حق اعتراض ندارد. نظیر این را شاید بتوان در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام در جریان جنگ صفین مشاهده کرد. آنچه خوارج در آن زمان با تعبیر «ان الحكم الا لله» عرضه کردند تفسیری بود که خوارج نسبت به این شعار داشتند. این یکی از مصادیق تفاسیر شخصی از مقولات دینی است. آن‌ها در مقابل قرآن ناطق و امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه را تفسیر می‌کردند و مسأله حکمیت را صرفاً از آن خدا می‌دانستند و می‌گفتند امیرالمؤمنین علیه السلام حق حکمیت ندارد، در حالی که همین‌ها مسأله حکمیت را بر حضرت تحمیل کرده بودند. این نشان دهنده سستی مبنای آن‌ها در تفسیر آیه بود.

نمودهای دیگری را هم در آن عصر می‌توان یافت. نتیجه کج فهمی و تفاسیر شخصی از دین این شد که آن‌ها در جایی حاضر گردیدند یکی از شیعیان مخلص امیرالمؤمنین را همراه همسر و فرزند در شکمش به شهادت برسانند، در حالی که همین‌ها طبق تفسیری که از دین عرضه می‌کردند حاضر نشدند یک خرمای گندیده‌ای را که بر زمین افتاده بود در دهان بگذارند یا وقتی یکی از یارانشان خوکی را کشت که متعلق به یک یهودی بود، به او

مضرات تظاهر بر خلاف جریان موجود در امان بمانند، حالت نفاق به خود می‌گیرند. اما این‌که بتوان به طور مشخص، افرادی به عنوان «مناقق» معرفی کرد، این احتیاج به دقت در مصادیق دارد. به اجمال، می‌توان چیزی گفت، اما به تفصیل، چنین ادعایی کار آسانی نیست؛ زیرا چه بسا بعضی‌ها در لابه‌لای حرکات و سکناتشان چیزهایی باشد که نشان دهد آن‌ها در جهت خلاف باطن خود عمل می‌کنند، ولی در عین حال، درصدد تظاهر نباشند؛ درصدد این باشند که حتی الامکان تلاش و کوشش بر خلاف ظاهر را تا حدی پنهان کنند. اما همه کسانی که این کار را می‌کنند شاید از روی نفاق - به معنای دقیق کلمه - نباشد، بلکه از روی این باشد که واقعیات را نفهمیده‌اند؛ مانند دلدادگان به فرهنگ غرب. البته بیش‌تر این‌ها از آثار جرایم و جنایات دوران پهلوی است. نباید فراموش کنیم که دست کم پنجاه سال بر این ملت و مملکت گذشت و آن‌ها از فرهنگ اسلامی به دور بودند. اگر هم احیاناً بعضی از ظواهر اسلامی رعایت می‌شد، در حدی نبود که بتوان گفت به طور کامل اسلامی بود؛ برنامه‌ریزی یک برنامه‌ریزی پرورشی، اخلاقی، دینی، علمی، عقلی و عقیدتی نبود، افراد در این نظام به مدرسه‌های رسمی موجود در کشور می‌رفتند و طبق برنامه‌های آن‌ها درس می‌خواندند. به عنوان مثال، به دستور هویدا، نخست‌وزیر وقت، بخش نامه شده بود که در بسیاری از مدارس، دبیر تعلیمات دینی از افراد بهایی باشند؛ افراد بی‌عقیده‌ای که هیچ اعتقادی به اسلام نداشتند. روشن است که حضور چنین افرادی در مدارس برای انجام یک مأموریت خاصی بود که مزدوران داخلی در نظر داشتند. در طول قریب پنجاه سال حکومت پهلوی، نظام آموزشی در بیش‌تر نقاط مملکت ما به این کیفیت بود و این مدت قریب دو نسل و نیم در نظام طاغوت پرورش پیدا کردند. البته در آن

اعتراض کردند! این همان تفاسیر شخصی از دین است که متأسفانه امروزه در قالب «حجیت قرائت‌های مختلف از دین» آن را مشاهده می‌کنیم. وقتی تفسیر دین به دست افراد غیرمتخصص بیفتد نتیجه‌اش همین خواهد شد: افرادی که هیچ‌گونه آشنایی با معارف و اصول و مبانی دینی ندارند خود را در کرسی نقد دینی و در تحلیل دینی و بیان و تفسیر مقولات دینی قرار می‌دهند و نتیجه‌اش این خواهد شد که امروزه ما اصلی‌ترین اصول دین را در معرض حمله و افراد مشاهده می‌کنیم.

حجة الاسلام یوسفی غروی: نفاق را با توجه به معنای آن، که دورویی باشد و ظاهر غیرباطن و باطن غیرظاهر، نمی‌توان در این زمان متنفذ دانست. نفاق چیزی نیست که به یک زمان و مکان خاصی اختصاص پیدا کند، به طوری که در زمان و مکان دیگری به طور کلی متنفذ باشد، بلکه چیزی که کسی را وادار به تظاهر خلاف باطنش می‌کند خوف و طمع است؛ همان دو عامل اصلی محرک انسان در بسیاری از کارها و تصرفات. انسان به عنوان موجودی که درصدد جلب منافع و دفع مضرات از خود است، همه‌جا حساب‌رسی و سنجش دارد که - مثلاً - چه کاری به نفع اوست چه کاری به ضرر او؛ از چه راهی به منافع خودش می‌رسد و از چه راهی می‌تواند مضرات را از خودش دفع کند و چون مثلاً ظواهر در یک زمانی و مکانی اسلامی است مثل جمهوری اسلامی و برخی معتقد به این نیستند، برای این‌که منافع خود را حفظ کنند و از



سال‌های اولیه، رژیم نمی‌توانست نقاب از روی چهره پس بزند و بی‌دینی را به طور کامل تبلیغ کند. به همین دلیل، تا مدتی ناچار بود تظاهر به دین بکند. این «نفاق» مورد بحث ماست. پهلوی اول این شیوه را مدتی ادامه داد، اما به تدریج، نقاب از چهره کنار زد و ماهیت واقعی خود را نشان داد؛ برنامه‌ی تعلیمی استعمار انگلیس را به مرحله‌ی اجرا گذاشت و کار را به جایی رساند که با سخن‌گویان دینی و علمای مذهب و دیگر مظاهر دینی از جمله لباس رسمی روحانیان و لباس مشروع زنان به شدت مخالفت کرد. مأموران حکومتی او چادرها را از سر بعضی از زن‌ها می‌کشیدند و آن‌ها را می‌سوزاندند، حتی در حرم امام رضا علیه السلام هم عده‌ای را گماشته بودند روسری‌ها را از سر زن‌ها می‌گرفتند و سر آن‌ها را محکم به ضریح می‌کوبیدند و می‌گفتند: از این امام خجالت نمی‌کشید که با روسری به حرم او می‌آیید؟! یعنی در جایی که کسی تصور نمی‌کند هم می‌آمدند و با دین مخالفت می‌کردند! کار آن‌ها مصداق این حدیث شریف است که «... اذا رأیتم المعروف منكراً والمنکر معروفاً»^(۱) چنین نظامی در این مملکت حاکم بود.

البته این وضع ادامه پیدا نکرد و ساقط شد و همان‌ها هم ناچار شدند این وضع را یک مقدار تغییر بدهند، اگرچه در ترکیه، آناتورک شدت و غلظت بیش‌تری به خرج داد و چنان‌که نقل شده است حتی در بعضی جاها کار به جایی رسید که بر سر بعضی از زنان میخ کوبیده شد که چرا چادر پوشیده‌اند یا - مثلاً - مصطفی کمال از عربی خواندن نماز جلوگیری کرد و وقتی امام جماعت مسجد ایاصوفیه اصرار کرده بود که نماز باید به صورت عربی خوانده شود، سربازان وارد مسجد شده و به هر کسی که می‌رسیدند، او را می‌زدند و حتی سینه‌ها و شکم‌هایی را با سرنیزه دریدند، به همان بهانه‌ای که رضاخان به اسم

«ملیت» در کشور ما همین کار را می‌کرد. رضا خان و آتاتورک، هر دو اسب‌های یک درشکه بودند؛ دست‌نشانده استعمار انگلیس بودند. البته نتوانستند راه خود را ادامه دهند و صرف نظر از ایران که انقلاب کرد، در ترکیه هم مجبور شدند به روش - به اصطلاح «دموکراسی» - اگر چه به سبک غربی آن تن بدهند.

حال با توجه به این‌که دو نسل و نیم در زمان طاغوت به این صورت بار آمده‌اند، در جمهوری اسلامی هم یک نسل دیگر به آن اضافه شده، آیا ممکن است به راحتی و چند روزه با ریشه‌های قبلی، همه‌ی مفاسد از بین برود؟ تغییر فرهنگ یک کار عاجلی نیست. اگر قرار بود با یک روز و دو روز انجام شود، نفاق در عصر خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم آن قدر دوام پیدا نمی‌کرد، بلکه تا سال آخر حیات ایشان هر قدر اسلام به پیش می‌رفت نفاق هم توسعه پیدا می‌کرد؛ چنان‌که از مغازی واقدی نقل شد، وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال نهم هجرت برای جنگ تبوک از مدینه خارج شدند، سی هزار نفر دست راست جاده‌ی خارج مدینه به طرف شام با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چادر زدند و سی هزار نفر هم منافقان طرفدار عبدالله بن ابی، رأس منافقان، در طرف چپ جاده در مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله اردو زدند. این‌ها همه شهادتین را گفته بودند و بر حسب ظاهر، مسلمان هم بودند.

بنابراین، آیا می‌توان همه‌ی این‌ها را «منافق» نامید؟ البته - همان‌گونه که اشاره شد - «منافق» یک معنای دقیقی دارد و به کسی گفته می‌شود که اصلاً مسلمان و معتقد به اسلام نیست، فقط تظاهر به اسلام می‌کند و یک معنای تسامحی هم دارد و به کسی گفته می‌شود که اسلام را درست نفهمیده و باورش نشده است و چنین کسی نه اهل تقلید است و نه اهل فن، در هر چیزی قایل به اختصاص است، به جز در اسلام و علوم اسلامی که به

خودش اجازه می‌دهد بدون هیچ تخصصی در آن‌ها اظهار نظر کند؛ مثلاً، فریب خورده‌ی مسأله «قرائت‌های مختلف از دین» و «پلورالیزم دینی» و امثال این‌ها می‌باشد که البته این‌ها ریشه‌های قدیمی صوفیانه‌ای هم دارد؛ همین مطالبی که امروز سر و سرش بیشتر تر به آن شهرت پیدا کرده از همین نمونه است. همین هم که در سخنان خود از اشعار مثنوی زیاد کمک می‌گیرد، شاهد بر همین مدعاست. البته این خودش جای مناقشه دارد که آیا پلورالیزمی که در عصر حاضر مطرح می‌باشد و کسانی باورش شده است که قرائت‌های مختلف منافاتی با دین ندارد، همان نفاق است یا نه، چون مطابق با اسلام حرف نمی‌زنند و آیا این‌که عقیده‌ای را اظهار می‌کنند، مقتضایش اخلال در معارف دینی است؟

بخش دوم سخن در این است که چه راه کارهایی را برای مقابله با نفاق، به خصوص با توجه به سیره نبوی و علوی می‌توان پیشنهاد کرد. سیره‌ی این بزرگان یکسان نبوده، تفاوت‌هایی با هم داشته است. حتی روش خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم در جاهایی متفاوت بوده است. آیه به حسب ظاهر، می‌فرماید: «یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم» (توبه: ۷۳)، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که با کفار و منافقان جهاد کن و با آن‌ها غلظت به خرج بده، اما - به عنوان مثال - پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه، وقتی شنیدند که سعد بن عباده پرچم را به دست گرفته است و رجز تهدیدآمیزی برای مشرکان مکه می‌خواند که «الیوم یوم الملحمة الیوم تسبی الحرمة» پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این کار را نپسندیدند و دستور دادند علی علیه السلام پرچم را از او بگیرد و شعار را تغییر دهد؛ حضرت فرمودند: «الیوم یوم الرحمة»^(۲) در نهایت با وجود آن‌که حضرت می‌توانستند هم بر اساس عرف جاهلی و هم عرف شرعی، همه‌ی آن‌ها را به عنوان برده تلقی کنند - چون سال‌ها در





برابر اسلام ایستاده بودند و تا آنجا که در توانشان بود در ضدیت با اسلام کوشش کرده بودند، ولی به آن‌ها خطاب کردند و فرمودند: « اذهبوا فانتم الطلقاء»؛^(۳) بروید که شما آزادشدگان اسلام هستید.

البته در این باره هم که آیا روش پیامبر اکرم ﷺ مطابق این آیه بوده است یا نه، مفسران پاسخ داده‌اند که قطعاً پیامبر ﷺ از طرف خداوند مأمور بوده‌اند تا چنین عمل کنند و غلظتی که از آن حضرت خواسته شده بیش از این نبوده که آن حضرت انجام داده‌اند. در سایر موارد هم آن حضرت تا آنجا که می‌توانستند دندان روی جگر می‌گذاشتند و تحمل می‌کردند، مگر در جاهایی که کارد به استخوان می‌رسید. بنابراین، نمی‌توان به صورت مشخص یک خط‌مشی کلی را معین کرد که آن حضرت در مقابله یا نفاق عمل می‌کرده است، جز این‌که بگوییم: تا آنجایی که امکان داشت کار فرهنگی می‌کردند و اتمام حجت می‌کردند تا اگر افرادی فریب خورده‌اند از صف منافقان واقعی جدا شوند.

معرفت: ویژگی‌های نفاق را در عصر حاضر چگونه ارزیابی می‌کنید؟ بفرمایید چه راهکارهایی برای بریان‌شناسی نفاق باید پی‌گیری کرد؟

حجة الاسلام جبّاری: شناخت جریان «نفاق» - همان‌گونه که از نامش پیداست - کاری است مشکل؛ زیرا اگر ما سخن از کفر و شرک و امثال این‌ها به میان می‌آوردیم، شناخت آن به مراتب آسان‌تر بود. جریان «نفاق» به همین دلیل چنین نامیده شده است که کسانی در این جریان فعالیت دارند که سریره و باطن آن‌ها با ظاهرشان یکسان نیست، کردار آن‌ها با گفتارشان یکی نیست، گفتار آن‌ها با نیاتشان هم‌سان نیست. بنابراین، شناخت این افراد بدون این‌که ما از طریق نشانه‌هایشان پی به

متأسفانه در میان همین‌ها که این شعارها را مطرح می‌کردند، دیده‌ایم که برخی فقط شعار داده‌اند. دلیلش هم این است که این‌ها وقتی به آن جایی که می‌خواستند رسیدند، در پناه این آزادی، کسانی را که خواستند انتقاد کنند، تحمل نکردند و معلوم شد که شعار «آزادی» معنایش این بود: آزادی تا مرز انتقاد از من قابل قبول است! این عین جریان نفاق است؛ چرا که این‌ها در ابتدا چنین چیزی را مطرح نکرده بودند، «آزادی» را به طور مطلق و برای همه مطرح می‌کردند. یا مثلاً شعار «قانون‌گرایی» که توسط برخی مطرح شد، این‌ها در صحنه‌های گوناگون نشان دادند که مرادشان از «قانون‌گرایی» این است که تا زمانی که قانون مضر منافع آن‌ها و جناحشان نباشد قابل قبول است، اما اگر زمانی عمل به قانون مضر نسبت به منافع آنان تشخیص داده شد، قانون‌گرایی باید در حد شعار باقی بماند. نتیجه آن‌که همین‌ها تبدیل شدند به کسانی که بزرگ‌ترین شعارها را برضد نهادهای بزرگ قانونی کشور سر دادند. آن‌ها شعار «آزادی مخالف» را مطرح کردند، در حالی که کسانی را که در بعضی مقولات دینی قرائت‌های مخالف آن‌ها داشتند، تحمل نکردند. این در حالی است که مشاهده می‌کنیم به بعضی از بزرگان دین و صاحب‌نظران دینی، که ده‌ها سال است عمر خود را صرف تحقیق و تدریس معارف دینی کرده‌اند، چه هجمه‌های ناجوانمردانه‌ای که در مطبوعات انجام نمی‌دهند! این عین عدم تحمل صدای مخالف و قایل نبودن به حجیت قرائت‌های مختلف از دین است. این‌ها نمونه‌هایی است از نفاق جدید.

حجة الاسلام یوسفی غروی: اگر بخواهیم به صورت ظاهر حکم کنیم، باید افرادی را که خلاف عقیده باطنی خود عمل می‌کنند «منافق» و کار آن‌ها را هم

واقعی‌شان ببریم، کاری است مشکل، مگر برای کسانی که علم به بواطن و سرایر و درون افراد دارند.

بنابراین، اولاً شناخت جریان نفاق کاری است مشکل، مگر برای اهلش.

ثانیاً، یکی از بهترین راه‌های شناخت جریان نفاق این است که ما به وسیله نشانه‌ها افراد منافق را در جریان‌ها و احزاب بازشناسیم. یکی از این علایم نفاق این است که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «مَنْ خالفت سریره علانیه...» اگر مشاهده کردیم که جریان در عمل، خلاف آنچه که در گفتار و در شعار عرضه می‌کرد بروز می‌دهد، منافق است. یکی از دلایل عدم موفقیت در صحنه عمل، شرایط نامساعد است، موانعی است که وجود دارد؛ ولی گاهی انسان احساس می‌کند که جریانی از ابتدا به فکر تحقق شعارهایش نبوده است. بنابراین این کار آن‌ها منافقانه بوده است که شعار آن را مطرح کرده‌اند ولی در عمل خلاف آن را ارائه داده‌اند.

اگر بخواهیم در عصر حاضر این‌گونه جریان‌ها را بشناسیم، باید به سراغ این‌گونه شعارها برویم. در سال‌های اخیر شعارهای زیادی درباره «قانون‌گرایی»، «آزادی»، «تحمل مخالف»، «قرائت‌های مختلف از دین»، «جامعه چندصدایی»، «مردم‌سالاری» و امثال این‌ها مشاهده کرده‌ایم. نمی‌خواهیم تمام کسانی که این شعارها را مطرح کردند زیر سؤال ببریم. مسلماً در میان این مدعیان، کسانی بوده‌اند که به واقع، در پی قانون‌گرایی و آزادی صحیح اسلامی و مسأله جامعه چندصدایی و امثال این‌ها بوده‌اند، اما



«نفاق» بدانیم، اما به طور قطع، همه این‌گونه نیستند و بیش‌تر این‌گونه افراد چون تربیت‌شدگان فرهنگ منحرف زمان سابق هستند، چنین عقاید و تصوراتی دارند. جمهوری اسلامی هم نمی‌توانسته است به صورت معجزه‌آسا تمام این افراد را یک روزه تغییر دهد. خود پیغمبر اکرم ﷺ هم در طول ۲۳ سال افرادی را تربیت کرد، اگرچه بسیاری از آن‌ها هم با امیرالمؤمنین علیؑ نماندند و منحرف شدند؛ چنان‌که در بعضی از روایات آمده است که «ارتد الناس بعد رسول الله الا ثلاثة...»^(۴) حتی شخصیتی مثل جابر بن عبدالله انصاری هم در اثر موج انحرافی که پس از پیغمبر ﷺ ایجاد شد دچار تزلزل گردید، ولی او و برخی دیگر به تدریج، متوجه شدند و برگشتند. بنابراین، می‌توان گفت بیش‌تر آن‌ها فریفته شدند. پس کارهای فرهنگی طول می‌کشد و زمان می‌برد تا افراد در خط صحیحی قرار بگیرند.

اما در این باره که برای جریان‌شناسی نفاق جدید چه روش‌هایی را می‌توان پیشنهاد کرد، باید گفت: اطلاق عنوان «نفاق جدید» به بعضی‌ها جای تأمل دارد که آیا واقعاً آن‌ها منافق هستند یا این‌که دچار انحرافات فکری شده‌اند؛ چون بیش‌تر جامعه تربیت فکری و اسلامی نشده‌اند، بسیاری از این انحرافات در آن‌ها وجود دارد که از روی نفاق نیست، از روی کج فهمی، قصور یا احیاناً تقصیر در فهمیدن است؛ در این‌که ترفته‌اند از منابع صحیح، اسلام را دریافت کنند.

معرفت: فطر نفاق قواص و روشن‌فکران به ظاهر مسلمان دلدادۀ غرب و به طور کلی نفاق جدید در جمهوری اسلامی ایران را بیان نمایید.

حجة الاسلام یوسفی غروی: عنوان «دلدادۀ غرب» برای این قبیل افراد

مناسب‌تر از «منافق» است؛ چون این عنوان اعم از این است که صرف دل‌دادگی موجب شده باشد که این راه را بروند یا این‌که واقعاً از روی نفاق و غرض‌ورزی، باطنشان ناسالم باشد و تظاهر به اسلام کنند تا منافعشان حفظ شود. بنابراین، بیش‌تر افراد مورد بحث دلدادگان غرب هستند، مگر این‌که در موارد خاصی، به طور قطعی عنوان «نفاق» بر آن‌ها صدق کند. بر این اساس، کج فهمی‌های افراد از اسلام و مذهب اهل بیت ﷺ را نمی‌توان «نفاق» دانست. در عین حال منکر نیستیم که افرادی در میان این‌ها هستند که برای حفظ منافع خود و دوری از مضرات، باطن خود را اظهار نمی‌کنند.

البته در صدر اسلام هم منافقان به چند دسته تقسیم می‌شدند. بعضی از آن‌ها افراد ضعیف‌الایمان بودند؛ کسانی که اصل ایمانشان به اصول دین ضعیف بود و ایمان قوی نداشتند. خداوند هم درباره آن‌ها می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَبْذُلُهُ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ» (حج: ۱۶) این قبیل افراد اگر خیراتی و منفعاتی به آن‌ها برسد به دین مطمئن می‌شوند؛ دنبال منفعاتی از دین هستند. اما اگر فتنه‌ای برای آن‌ها پیش بیاید و ضرری به آن‌ها برسد، منقلب می‌شوند و از اسلام برمی‌گردند؛ یعنی همان ایمان ضعیفی را هم که داشتند از دست می‌دهند. بنابراین، نفاق در آن‌زمان هم درجات شدت و ضعفی داشت. یک درجه نفاق ضعف ایمان بود، نه عدم ایمان. شاید بتوان همین نوع نفاق - ضعف ایمان - را به بسیاری از افراد حاضر در جمهوری اسلامی نسبت داد؛ بعضی از خطوطی که با آن‌ها اتمام حجت‌هایی هم شده است شناخته‌اند و می‌دانند که اگر اسلام را می‌خواهند باید از طریق متخصصان بشناسند؛ یعنی علما و مجتهدان، وگرنه اسلامی که دیگران می‌گویند اسلام ناب نیست.

حجة الاسلام جباری: همان‌گونه که جناب استاد بیان فرمودند نمی‌توان هر روشن‌فکر دلدادۀ غرب را منافق نامید، من با این قسمت فرمایش ایشان موافقم، چرا که برخی واقعاً راه را در تبعیت از مظاهر غرب، اعم از مظاهر اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و فکری می‌بینند و سخت پای‌بند به آن هستند، چنین کسانی آنچه بروز می‌دهند مطابق خواست و عقیده و نیت باطنی‌شان است. اما سخن ما متوجه کسانی است که با وجود اعتقاد به سیادت غرب در تمامی ابعاد یا در غالب ابعاد، در شعار و عمل این‌گونه بروز ندادند تا مردم یا حکومت، تکلیف خود با آنان را بدانند. اینان ابتدا در لُفَّاهُ عناوین ظاهر فریب‌براناز وجود می‌کنند و پس از فریب عده‌ای به تدریج هویت واقعی خود را آشکار می‌کنند. این‌جا کسی حق ندارد در مقام دفاع از ایشان بگوید که اینان چاره‌ای جز اخفای عقاید واقعی خود نداشته‌اند؛ چرا که قدرت در دست مخالفانشان بوده است. به عبارت دیگر، مجبور به تقیه شده‌اند، چرا که این تقیه اصطلاحی نیست، بلکه اصطلاحاً به آن «نفاق» می‌گویند؛ یعنی مخالف ظاهر با باطن، اگر در مقابل باطل باشد تقیه، و اگر در مقابل حق باشد نفاق است. بنابراین، اینان حق نداشته‌اند با طرح شعارهای فریبنده عده‌ای را اغوا کنند و رأی مردم مسلمان را متوجه خود سازند و به مرور زمان عملاً ثابت کنند چندان پای‌بند آن شعارها نبوده‌اند این، به اعتقاد من، قطعاً از مصادیق نفاق است؛ و البته ذکر برخی مصادیق نفاق در عصر حاضر، و اثبات این مدعا، نیاز به مجال بیش‌تر دارد.

معرفت: با سپاس از شما سروران عزیز که در این گفت‌وگو مضور یافتید.

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۱
 ۲- نهج البلاغه، شرح ابن ابی‌الحدیج، ج ۱۷، ص ۲۷۲
 ۳- بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۸۱
 ۴- رجال کشی: ۱۲۶۶ و ۱۴

